

واکاوی چالش‌های جغرافیایی ظهور دموکراسی در خاورمیانه

احسان لشگری تفرشی* - استادیار جغرافیای سیاسی، دانشگاه یزد
سیدعباس احمدی - استادیار جغرافیای سیاسی، دانشگاه تهران

تأیید نهایی: ۱۳۹۴/۱۰/۰۱

پذیرش مقاله: ۱۳۹۳/۱۱/۱۷

چکیده

در چند دهه اخیر، تحقق نظام حکومتی لیبرال سرمایه‌داری در منطقه خاورمیانه، با فراز و نشیب‌های بسیاری همراه بود. از طرفی همواره درمورد امکان تحقق دموکراسی غربی در خاورمیانه، بحث‌های زیادی مطرح شده است. در سال‌های اخیر نیز چالش‌های مربوط به ظهور مفهوم دموکراسی در بسیاری از کشورها و حکومت‌های خاورمیانه مشاهده می‌شود. در این راستا، بعضی از اندیشمندان معتقدند ظهور دموکراسی از نوع حاکم در جهان غرب، در منطقه خاورمیانه امکان‌ناپذیر است. این دسته از اندیشمندان، اغلب تضاد فرهنگی تمدنی منطقه خاورمیانه با غرب را دلیل عمده این مسئله می‌دانند. به عبارت دیگر، جبر فرهنگی - هویتی این منطقه را دلیل عمده کنده‌بودن روند دموکراسی در خاورمیانه تلقی می‌کنند. در این پژوهش، با فرض قبول این تعارض و برای بررسی علل آن، به کالبد جغرافیای طبیعی و ویژگی‌های جغرافیای انسانی منطقه خاورمیانه نگاه دقیق‌تری می‌شود تا علل بنیادین امکان‌ناپذیربودن تحقق مدل لیبرال سرمایه‌داری از نوع غربی در این منطقه مشخص شود. در این زمینه با اتکا به روش توصیفی - تحلیلی، دلایل بنیادین این مسئله - که منتج از ویژگی‌های جغرافیای انسانی و طبیعی این منطقه است - بررسی می‌شود. فرضیه این پژوهش آن است که توسعه سیاسی و بسط دموکراسی از نوع غربی در خاورمیانه به دلیل ویژگی‌های خاص طبیعی و انسانی این منطقه، هیچ‌گاه به‌طور کامل تحقق نمی‌یابد و نهادینه شدن فرایند تأثیرگذاری مردم در حکومت، نیازمند مدل‌های دیگری است که با زیرساخت‌های طبیعی و انسانی منطقه مطابقت داشته باشد.

کلیدواژه‌ها: تمرکز سیاسی، خاورمیانه، دموکراسی، محیط جغرافیایی، نظام حکمرانی.

مقدمه

بخشی از علل ظهور کنش‌ها و واکنش‌های رفتارها و آرمان‌ها در جوامع بشری، در نتیجه اثرگذاری محیط بر جامعه و حکومت در طول تاریخ است. به عبارت دیگر، محیط جغرافیایی، متناسب با ویژگی‌های طبیعی و انسان‌ساخت خود بسترساز ظهور تفکرها و آرمان‌های گوناگون می‌شود و اصولاً یکی از دلایل بنیادین ظهور فرهنگ‌ها، ایدئولوژی‌ها و آموزه‌های انسانی منتج از محیط جغرافیایی، ظهور آن‌هاست (حافظانیا و دیگران، ۱۳۸۹: ۱۳۲)؛ به طوری که می‌توان قاعده‌مندی مشخصی را دربارهٔ حوادث تاریخی و ویژگی‌های محیط جغرافیایی پیدا کرد. از این جهت، یکی از راه‌های بررسی علل ظهور کنش‌ها و واکنش‌ها و رویدادهای تاریخی در یک محیط جغرافیایی، انطباق آن‌ها با زیربنای فضای ظهور آن‌هاست. از این‌رو، اگرچه پیشرفت فزایندهٔ فناوری سبب تفوق هرچه بیشتر انسان بر طبیعت شده، همچنان تأثیر عینی طبیعت و ویژگی‌های غیرانتخابی بر انسان و به‌طور مشخص بر ویژگی‌های جوامع و حکومت‌ها به‌خوبی قابل مشاهده است. به‌طور کلی، یکی از مهم‌ترین حوزه‌های مطالعاتی جغرافیای سیاسی، ارزیابی و تبیین پراکنش پدیده‌های سیاسی در قلمروهای مختلف مکانی - فضایی است؛ به‌ویژه ایدئولوژی‌ها علی‌رغم اینکه حاوی پیام‌های جهان‌شمول‌اند، زمانی که در قلمروهای فضایی مختلف اشاعه می‌یابند، تفاوت‌های مشخصی را نمایان می‌سازند و از منظر پراکنش فضایی، چگونگی پخش و ارزیابی، با ابعاد طبیعی و انسانی قلمرو استقرارشان قابل مطالعه‌اند. از این جهت، مطالعهٔ ویژگی‌های نهادها و ساختارهای حکومتی و تجویز ارائهٔ الگوی حکمرانی، بدون توجه به ظرف جغرافیایی ظهور آن کافی نیست.

در این زمینه، در چند دههٔ گذشته به‌ویژه پس از فروپاشی نظام دوقطبی، همواره مدل حکومتی لیبرال سرمایه‌داری، به‌عنوان الگوی مطلوب، از سوی کشورها و قدرت‌های غربی به حکومت‌ها و ملل جهان ارائه شده است (متقی، ۱۳۸۷: ۱۳۵) و کم‌وبیش بیشتر کشورهای دنیا نیز این مدل حکومتی را دست‌کم از حیث نظری به‌عنوان یک الگوی مطلوب پذیرفته‌اند، اما همواره سرعت رشد دموکراسی در منطقهٔ خاورمیانه از بقیهٔ دنیا، آهسته‌تر و واکنش‌های مخالف در این منطقه در برابر این مقوله قوی‌تر از سایر مناطق جهان بوده است. درحقیقت، تصور غالب پس از جنگ سرد این بود که بسیاری از کشورهای این حوزهٔ جغرافیایی نیز به‌سوی نظم لیبرالیستی حرکت خواهند کرد (مسعود، ۲۰۱۵: ۷۹) و در سیر تکامل تاریخی خود به ژئوپلیتیک لیبرالیستی خواهند پیوست، اما امروزه به‌عنوان مختلف، نظم لیبرالیستی غربی با مخالفت و مقاومت کشورهای خاورمیانه روبه‌رو می‌شود (کگان، ۲۰۰۶: ۷). حتی در کشورهایی مانند عراق نیز که با دموکراسی‌های وارداتی و برون‌زا روبه‌رو هستند، این مدل چندان کارآمد عمل نکرده است؛ به طوری که واگرایی در میان احزاب و گروه‌های سیاسی به‌صورت دائمی وجود دارد و از این‌رو، میل به ایجاد تمرکز قدرت در میان اصحاب سیاسی به‌خوبی مشاهده می‌شود؛ بنابراین، تحولات و فرایندهای دموکرات‌شدن، همواره به‌معنای پایداری و تداوم نهادها و ساختارهای دموکراتیک در این منطقه نبوده است. براین‌مبنای، در میان اندیشمندان همواره این پرسش مطرح است که آیا این تعارض، ناشی از ویژگی‌های طبیعی و انسانی خاورمیانه است. به‌طور کلی‌تر، آیا فضاهای جغرافیایی مختلف، آمادگی یکسانی در اثرپذیری از مؤلفه‌های این مکاتب فلسفی و ایدئولوژیک را دارند؟ برای نمونه، آموزه‌های لیبرال سرمایه‌داری، با توجه به شرایط جغرافیای طبیعی و انسانی خاورمیانه تا چه اندازه کارایی لازم را دارد و آیا بین ویژگی‌های محیط جغرافیایی و درجهٔ سازش‌پذیری با این مکاتب فلسفی رابطه وجود دارد؟

برای پاسخ به این پرسش‌ها، همچنان‌که پیش‌تر ذکر شد، باید نگاه دقیق‌تری به کالبد جغرافیایی خاورمیانه داشت. به‌نظر می‌رسد یکی از عناصر زیربنایی تولید کنش‌ها و واکنش‌های فرهنگی در این حوزهٔ جغرافیایی در مقایسه با پدیده‌های فرهنگی انتشاریافته از دیگر فضاهای جغرافیایی، به‌ویژه از حوزهٔ جغرافیایی تمدن غرب، از شرایط طبیعی و انسانی این منطقه سرچشمه می‌گیرد؛ بنابراین، برای بررسی این مسئله، در این پژوهش چالش‌های جغرافیایی پایداری و استمرار دموکراسی به‌مثابهٔ الگوی حکمرانی در این منطقه، مطالعه و بدین ترتیب، رویکرد نوینی در تلفیق ابعاد فرهنگی و طبیعی منطقهٔ خاورمیانه با حکومت و نظام سیاسی آن ارائه می‌شود.

روش پژوهش

روش جمع‌آوری اطلاعات در این پژوهش، اسنادی و کتابخانه‌ای و شیوه تحلیل اطلاعات توصیفی-تحلیلی است. در این راستا، در درجه نخست ویژگی‌های کلی الگوی حکمرانی دموکراتیک تبیین می‌شود. سپس با استفاده از دیدگاه‌ها و مبانی نظری لیبرالیسم و با تلفیق ویژگی‌های جغرافیای طبیعی و انسانی حاکم بر خاورمیانه با پیش‌زمینه‌های مورد نیاز برای استقرار و پایداری این نظام حکمرانی، از طریق استنتاج و تحلیل، گزاره نظری جدید در زمینه علل بطئی بودن فرایند دموکراسی در این قلمرو، مبتنی بر ویژگی‌های جغرافیایی آن ارائه شده است.

مبانی نظری

۱. آموزه‌های بنیادین مکتب لیبرالیسم

اعتقاد به الگوی حکومت نمایندگی به همراه اقتصاد متکی بر بازار، بنیادهای فلسفی تفکری در مغرب‌زمین بود که از قرن نوزدهم به بعد در سراسر جهان گسترش یافت. اعتقاد به وجوب آزادی برای نیل به هر هدف مطلوبی، صفت بارز لیبرالیسم در همه دوره‌هاست (شاپیرو، ۱۳۸۰: ۴). در نظر لیبرالیست‌ها، غایت آزادی فردی تا جایی است که به آزادی‌ها و حقوق دیگران آسیب وارد نشود و تعیین‌کننده حدود این مسئله، قانون است. از دیدگاه لیبرالیست‌ها، غرض اصلی از حکومت، پاسداری از آزادی، برابری و امنیت همه شهروندان است. به همین دلیل، به‌طور کلی مکتب لیبرالیسم مدافع حق مالکیت و انباشت سرمایه و اموال شخصی و خصوصی است (توحیدفام، ۱۳۸۱: ۲۱۰). آنچه به این ایدئولوژی سیاسی ویژگی‌های مشخص و اختصاصی می‌بخشد، اعتقاد نیرومند به آزادی‌های فردی انسان است که با مالکیت خصوصی ممزوج شده باشد. در این مکتب فکری، این اعتقاد وجود دارد که دست نامرئی نیروهای بازار که در آن افراد، منافع خود را تعقیب می‌کنند، بیش از هر نوع مداخله در حفاظت از شرایط اجتماعی و حفظ منافع آحاد مردم مؤثر است. در این مکتب سیاسی، هر نوع دخالت ساختارها و نهادهای عمومی، کاهنده خلاقیت و آزادی‌های مشروع افراد جامعه قلمداد می‌شود و این اعتقاد وجود دارد که هر آنچه برای فرد خوب است، برای جامعه نیز مفید است و سودگرایی فردی، رفاه جامعه را در پی دارد (شکوئی، ۱۳۸۴: ۵۸).

به‌طور کلی، پارادایم غالب در این ایدئولوژی، مالکیت خصوصی و اعتقاد به نظام اقتصاد آزاد مبتنی بر تعادل عرضه و تقاضا در بازار و اعتقاد به دموکراسی و حکومت مبتنی بر اراده‌های آزاد افراد جامعه است. به عبارت دیگر، در این ایدئولوژی این تفسیر وجود دارد که جامعه و حکومت باید طوری مهیا شوند تا امکان بروز استعدادها و پتانسیل‌ها از طرف افراد جامعه شکل بگیرد و این مسئله، زمینه‌ساز ظهور عدالت در جامعه است. در این ایدئولوژی، اعتقاد به برابری سیاسی و فرهنگی وجود دارد، اما اعتقاد به برابری مطلق اقتصادی در جامعه چندان قوی نیست و از وجود یک طبقه مالک و کارفرما و طبقه کارگر که نیروی کار خود را به فروش می‌رساند، حمایت می‌کند که البته شدت و ضعف آن در تفکرات زیرمجموعه لیبرالیسم با یکدیگر متفاوت است. در این راستا، نظام سیاسی برگرفته از این ایدئولوژی، با عنوان لیبرالیسم و نظام اقتصادی حاصل از آن با عنوان سرمایه‌داری شناخته می‌شود؛ بنابراین، در ایدئولوژی لیبرال سرمایه‌داری، اصول فکری شامل اقتصاد بازار، حکومت نمایندگی و توزیع قدرت در نهادها و ساختارهای سیاسی (تفکیک قوا) و اعتقاد به دموکراسی به معنای اعمال نظر اکثریت است. لیبرالیسم معتقد است که تنها وظیفه قدرت و حکومت، حفظ قراردادهای اجتماعی و تدوین قوانین و سیاست‌های اقتصادی براساس اصول سرمایه‌داری و اقتصاد آزاد است. لیبرالیسم تنها شامل شکل حکومت است که به آزادی‌های فردی در چارچوب قوانین معتقد است و از آزادی عقیده، اجتماعات و مشارکت اجتماعی حمایت می‌کند (عالم، ۱۳۸۵: ۳۰۱). لیبرالیسم، آزادی و مالکیت را ملازم یکدیگر به‌شمار می‌آورد و حمایت از

مالکیت فردی را شرط تداوم پیشرفت به‌شمار می‌آورد؛ بنابراین، هسته اصلی لیبرالیسم، فردگرایی است که در این مفهوم، فرد مقدم بر جامعه و بنیادی‌تر از آن است و ارزشی والاتر دارد. این دریافت به نحوه نگرش به تکلیف انسان و اخلاق او بار معنایی خاصی متبادر می‌سازد؛ به این معنا که با چنین دریافتی، ارزش‌ها نه به دنیای بیرونی، بلکه به اراده انسان وابسته‌اند.

۲. جغرافیا و ایدئولوژی

به‌طور کلی، هر محیط جغرافیایی، نمادی از یک شیوه تفکر خاص یا بازتابی از یک ایدئولوژی خاص است. از این‌رو، در دهه‌های اخیر در تفسیر و تبیین پدیده‌ها و محیط‌های جغرافیایی، بر میزان قدرت، توان و به‌طور کلی، باورهای ایدئولوژیک و فلسفه سیاسی نظام حاکم تأکید شده و شناخت عقاید در کانون مباحث و تحلیل‌های جغرافیایی قرار گرفته است (شکوئی، ۱۳۸۴: ۴۸). به عبارت دیگر، پدیده‌های موجود در فضای جغرافیایی، از هر نوعی که باشند، بیانگر خصیصه‌های دینی، ایدئولوژیکی، فرهنگی، تاریخی و آرمانی ساختارها و نهادهای سیاسی حاکم بر آن‌ها هستند. از سوی دیگر، به‌گونه‌ای طبیعی، مقتضیات سرزمین و فضای جغرافیایی نیز در قالب ویژگی‌های طبیعی و زیستی و در چارچوب محدودیت‌ها و امکاناتی که در اختیار حکومت‌ها و افراد جامعه قرار می‌دهند، بر ویژگی‌های فرهنگی، سیاسی جامعه تأثیر می‌گذارند؛ برای نمونه، چگونگی توزیع منابع و مواهب زیستی در سطح یک کشور و به‌طور کلی مساعدت‌ها و ناملایمات اقلیمی، قطعاً بر نوع و شکل حکومت تأثیرگذار است؛ بنابراین، بررسی دقیق‌تر میزان تأثیر عوامل محیطی بر فلسفه‌های سیاسی - ایدئولوژیکی حکومت‌ها، تأثیرگذاری مستقیم عوامل محیطی بر ویژگی‌های حکومت‌ها و ساختارهای سیاسی را نشان می‌دهد. به‌طور کلی، گروهی از اندیشمندان در شکل‌گیری و گسترش ایدئولوژی‌ها، تمدن‌ها و فرهنگ‌ها و همچنین حوادث تاریخی، بر عوامل محیطی طبیعی و انسانی تأکید زیادی دارند.



شکل ۱. رابطه متقابل ویژگی‌های محیط جغرافیایی و ساختار حکومت

از سوی دیگر، در سه دهه اخیر در ادبیات رایج، لیبرالیسم بیش از هر مکتب فکری و فلسفی دیگری بر مطالعات و تحقیقات علوم سیاسی تأثیر گذاشته و به تبع آن، موضوعات و مطالعات مربوط به الگوی حکمرانی، به‌عنوان یکی از مهم‌ترین مباحث مطرح در این حوزه، از این مکتب ایدئولوژیک تأثیر پذیرفته است. در این مکتب، مانند هر مکتب ایدئولوژیک دیگری، عمل به آموزه‌های لیبرالیسم به‌عنوان تنها طریق دستیابی به الگوی حکومتی مطلوب در نظر گرفته شده و حتی در نظر بعضی از اندیشمندان، از آن به‌عنوان پایان ایدئولوژی‌ها یا تنها ایدئولوژی کارآمد موجود نام برده شده است (فوکویاما، ۲۰۱۲: ۲). بدیهی است رواج این تفکرات در هر فضای جغرافیایی، تغییرات و تبعات خاص خود را در پی خواهد داشت و نهادها و ساختارهای وابسته به خود را ایجاد خواهد کرد. از سوی دیگر باید در نظر داشت که مکاتب فلسفی و ایدئولوژیک، به‌طور فطری و ذاتی خواهان جهان‌گستری و فرامرزی‌شدن‌اند و در عرصه‌های جهانی برای خود رسالتی فراگیر قائل می‌شوند (ذاکریان، ۱۳۸۲: ۵۹). این درحالی است که فارغ از کاستی‌ها و پتانسیل‌ها، هریک از

اندیشه‌ها و ایدئولوژی‌های سیاسی هنگامی که در قلمروهای مکانی - فضایی مختلف جاری می‌شوند، از حیث پایداری، پذیرش و استقرار، تفاوت‌ها و تشابه‌هایی دارند که باید به آن‌ها از حیث تحلیل فضایی توجه شود.

قلمرو پژوهش

اصطلاح خاورمیانه اولین بار در سال ۱۹۰۲ میلادی توسط آلفرد ماهان به کار گرفته شد و منظور وی، تشریح منطقه اطراف خلیج فارس بود که از آنجا که از قاره اروپا به آن نگرسته می‌شد، نه خاور نزدیک و نه خاور دور به شمار می‌آمد (درایسدل و بلیک، ۱۳۸۶: ۲۰). حدود جغرافیایی منطقه خاورمیانه بعدها و به‌ویژه بعد از جنگ جهانی دوم روشن‌تر شد و آن زمانی بود که پایگاه نظامی متفقین در قاهره معروف به پایگاه خاورمیانه، بخش‌های وسیعی از شمال آفریقا، ایران و همه کشورهای عربی، شرق کانال سوئز را زیر پوشش داشت. گذشته از این منطقه، شش کشور شمال آفریقا نیز به دلایل عمده، همواره جزء منطقه خاورمیانه قلمداد می‌شوند؛ چراکه این کشورها، از نظر تاریخی و فرهنگی، از حوزه خاورمیانه جداشدنی نیستند. ضمن اینکه ویژگی‌های جامعه، حکومت و آرمان‌های سیاسی آن‌ها نیز به خاورمیانه بسیار نزدیک است (حاتمی و ثمری، ۱۳۹۰: ۲). از سوی دیگر، این منطقه مانند خلیج فارس، از مناطق تولیدکننده نفت در جهان محسوب می‌شود. کشورهای حوزه خلیج فارس به اتفاق شمال آفریقا، از اعضای عمده سازمان کشورهای صادرکننده نفت (اوپک) به شمار می‌روند و برای امنیت انرژی غرب بسیار مهم‌اند، اما همچنان که ذکر شد، قلمروسازی و تداعی سیاسی این منطقه، برای نخستین بار توسط استراتژیست‌ها و کارشناسان جغرافیای نظامی غرب صورت گرفت (بیلگن، ۲۰۰۵: ۲۶). از این جهت، قلمروسازی و تعریف این محدوده جغرافیایی در درجه نخست، در نتیجه تلاش قدرتهای خارجی برای حفاظت از منافع ژئوپلیتیک خود در این منطقه بوده است.

اگرچه منطقه خاورمیانه، مطابق تعریفی که از آن ارائه شد، نه از نظر فیزیکی و نه از جهت فرهنگی، الزاماً محدود شده نیست، در حوزه مطالعات جغرافیای سیاسی و روابط بین‌الملل، مفهومی کاملاً رایج است و از مصادیق تثبیت شده به شمار می‌رود. از سوی دیگر، پس از فروپاشی شوروی، عده‌ای از اندیشمندان از «خاورمیانه جدید» سخن می‌گویند و کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز را نیز جزء خاورمیانه به شمار می‌آورند، اما در این مورد در سطح وسیع اتفاق نظر حاصل نشده است و این مناطق همچنان در ادبیات موجود علوم سیاسی، روابط بین‌الملل و جغرافیای سیاسی و... جزء مناطق آسیای مرکزی و قفقاز هستند (جعفری ولدانی، ۱۳۸۸: ۱۶).

بحث و یافته‌ها

همچنان که در فرضیه پژوهش گفته شد، بخشی از علل نبود امکان موفقیت در مدل دموکراسی غرب در خاورمیانه، فارغ از تعارض‌های نظری بین تمدن حاکم بر این منطقه و غرب، به ویژگی‌های طبیعی و انسانی این حوزه جغرافیایی مربوط است که اهم این دلایل را می‌توان در قالب موارد زیر برشمرد:

۱. در فضای جغرافیایی خاورمیانه، پراکندگی منابع طبیعی و زیستی در اغلب کشورها نامتوازن است. به عبارت دیگر، در بیشتر کشورهای این حوزه، منابع طبیعی و فسیلی، توزیع جغرافیایی یکسانی در کشور ندارند و استقرار آن‌ها محدود به مناطق خاصی از این کشورهاست. این مسئله سبب می‌شود تمایل به ایجاد تمرکز قدرت در این حوزه افزایش یابد. به عبارت دیگر، در زمانی که منابع تولید قدرت و ثروت در یک کشور، در حوزه‌ای محدود استقرار یافته باشد، تنها حکومت‌های متمرکز قابلیت آن را دارند که مواهب حاصل از این منابع را به صورت عادلانه و یکسان بین مناطق مختلف و جمعیت‌های پراکنده آن توزیع کنند. از این رو، به دلیل وجود این شرایط محیطی،

علی‌رغم کوشش حکومت‌ها در تعدیل نقش دولت در اقتصاد، همچنان اقتصاد کشورهای خاورمیانه تا حد زیادی دولت‌گراست (کامرا، ۱۳۸۸: ۳۱۶).

۲. در بیشتر کشورهای پیشرفته جهان، بخش اعظم بودجه دولت، از درآمدهای مالیاتی حاصل می‌شود. این میزان در بعضی از کشورها، حتی به بالای ۸۰ درصد نیز می‌رسد، اما در بیشتر کشورهای خاورمیانه، بیش از ۵۰ درصد از درآمد دولت‌ها به‌طور مستقیم از فروش نفت و فرآورده‌ها و مشتقات وابسته به نفت و دیگر منابع تک‌محصولی حاصل می‌شود و به‌طور کلی، درآمدهای مالیاتی سهم ناچیزی در بودجه سالانه این کشورها دارند (قالیباف و دیگران، ۱۳۹۰: ۳۸). این شیوه خاص سیاست و حکومت - که آن را «رانتیریسیم» می‌نامند - در جوامعی ظاهر می‌شود که پیش از توسعه‌یافتگی به ثروت و درآمد حاصل از فروش منابع کانی و فسیلی و تک‌محصولی دست یافته‌اند (میرترابی، ۱۳۸۴: ۱۳۵؛ لوسیانی، ۱۳۸۶: ۱۶۶). از سوی دیگر، تجمع منابع درآمدی در دست دولت‌ها، به‌مثابه ابزاری پر قدرت، امکان بسط توزیع آن را در نهادها و ساختارهای اجتماعی و مردمی محدود می‌کند و توزیع جغرافیایی قدرت را در کشور محدود می‌سازد (اسکاچپول، ۱۹۹۶: ۷۶؛ شیرویدی، ۱۳۸۷: ۵۳)؛ بنابراین، اقتصاد تک‌محصولی و تمرکز درآمدهای حاصل از آن در دست حکومت، به افزایش استقلال حکومت از جامعه و ایجاد مانع در مسیر توسعه دموکراسی در آن منجر می‌شود (سردارآبادی، ۱۳۸۶: ۳۲۴) و این مسئله به‌وضوح در حوزه جغرافیایی خاورمیانه قابل مشاهده است. از این‌رو، از نظر شکلی، اغلب حکومت‌های مستقر در این حوزه، الگوی حکمرانی بسیط و کانون‌گرا دارند.

بنابراین، حکومت‌ها با دراختیار داشتن درآمدهای نسبتاً کلان حاصل از فروش منابع فسیلی و تک‌محصولی، اهداف کلان ملی را خود تعیین، تدوین و اجرا کرده‌اند و به‌طور ماهوی، نیازی به مشارکت شهروندان در طرح و برنامه‌های ملی نداشته‌اند (کریمی‌پور، ۱۳۸۱: ۶۸). در چنین جوامعی، اغلب در امر برنامه‌ریزی و تصمیم‌گیری، تنها به دیدگاه‌های کارشناسان و مدیران دولتی توجه می‌شود و سازمان‌های دولتی معتقدند تنها کارشناسان دولتی می‌توانند ارزش‌های علمی و معیارهای منصفانه را در امر برنامه‌ریزی رعایت و آن را در عمل اجرا کنند و در این راه کمتر به دیدگاه‌های نهادهای اجتماعی توجه می‌شود. به‌طور کلی، در چنین جوامعی به‌دلیل وجود چنین شرایطی، نهادهای اجتماعی و خصوصی، در اتخاذ تصمیم‌های کلان و راهبردی نقش دارند.

۳. مانع بزرگ دیگر در راه شکل‌گیری حکومت دموکراتیک در خاورمیانه، نبود انسجام کافی بین کشورها از بعد قومی و فرهنگی است. واژه قومیت در خاورمیانه، تداعی‌کننده درگیری‌ها و تنش‌های داخلی است. ضمن اینکه تنش‌های قومی در نتیجه سیاست قدرت‌های استعماری نیز بوده است؛ به‌طوری‌که این قدرت‌ها، بدون توجه به عامل قومیت، مرزهای کشورهای جدید در خاورمیانه را تعیین کردند و گروه‌های مختلف و بلکه معارض به‌اجبار در یک مرز سیاسی قرار گرفتند. از این‌رو، بیشتر ملل منطقه از جهت اشتراک‌های زبانی، قومی، مذهبی و عشیره‌ای دچار تضادهای بالقوه و بالفعل‌اند که تنها راه و مسیر حل این تعارض‌ها در قالب دولت‌های متمرکز نمایان می‌شود. به‌عبارت دیگر، از حیث جغرافیای انسانی، اغلب کشورهای منطقه دارای اقلیت‌ها و حتی قبایل پراکنده یا نامنسجمی هستند که در هنگام ضعف حکومت مرکزی، قابلیت تشتت و واگرایی را از خود نشان داده‌اند. تجربه تاریخی منطقه نیز نشان می‌دهد حکومت‌های بسیط و متمرکز بهتر توانسته‌اند این بحران‌های قومی و فرهنگی را پشت سر بگذارند (کریمی‌پور، ۱۳۸۱: ۱۱۸)؛ برای مثال، لیبی پس از سقوط رژیم قذافی شاهد تعارض جدی قبایل مختلف این کشور با یکدیگر بود؛ بنابراین، نظام‌های سیاسی فعلی در این منطقه، از طریق اقتدارگرایی، ثبات لازم را در این کشورها ایجاد کرده‌اند (شیرازی و دیگران، ۱۳۹۰: ۲۳۱) و این عامل نیز نقش مهمی در امکان‌ناپذیری توزیع قدرت در ساختارهای سیاسی و فضای جغرافیایی سرزمین در این منطقه داشته است.

۴. وجود منابع عمده و بی‌بدیل فسیلی در ایران سبب شده است که این کشور در دو سده گذشته، همواره به‌مثابه عنصری رقابت‌آفرین برای قدرت‌های جهانی مطرح باشد. به‌عبارت دیگر، وجود این منابع طبیعی در گستره سرزمینی ایران و شکل‌گیری رقابت‌های قدرت‌های جهانی بر سر آن سبب شده است که بخش مهمی از سرنوشت سیاسی و حوادث تاریخی ایران، در نتیجه این رقابت‌ها شکل بگیرد و این مسئله، سبب ایجاد فرهنگ سیاسی خاصی در میان مردم ایران، در رفتار با نیروها و قدرت‌های خارجی شده است (بیلین، ۲۰۰۴: ۱۴۵)؛ به‌طوری‌که این رقابت‌های فزاینده که اغلب موجب نادیده‌انگاشتن حقوق ملت ایران شده، به شکل‌گیری انگاره توطئه در اذهان مردم و حکومت در ایران کمک زیادی کرده است (فولر، ۱۳۷۳: ۲-۳). ضمن اینکه در چنین کشورهایی، حکومت‌های متمرکز و بسیط به‌طور طبیعی با توجه به تجمیع اراده‌ها و تصمیم‌ها بهتر می‌توانند منافع کشور را در رقابت بین قدرت‌ها حفظ کنند. از این جهت، در فرهنگ سیاسی خاورمیانه، تمرکز ساختی و فضایی قدرت، از حیث مقابله با قدرت‌های بیگانه نیز کارا تر عمل کرده است.

در نتیجه، حکومت‌ها نیز بخش مهمی از منابع درآمدی خود را صرف تحکیم امنیت داخلی و خارجی خود کرده‌اند که این رویه نیز قدرت دستگاه حکومتی را در برابر نهادهای مدنی غیرحاکمیتی تقویت کرده است؛ به‌طوری‌که سهم بودجه دفاعی امنیتی در خاورمیانه ۶/۷ درصد است؛ در حالی که این رقم در اتحادیه اروپا ۲/۲، در شرق آسیا ۳/۳ و در آمریکای لاتین و مرکزی حدود ۱/۴ درصد است (بیلین، ۲۰۰۴: ۱۴۷).

۵. یکی از عناصر بسیار مهم و تأثیرگذار در ویژگی‌های حکومت و جامعه در هر حوزه جغرافیایی، مذهب و دین رایج در آن منطقه است. به‌عبارت دیگر، آموزه‌های دینی نقش بی‌بدیلی در ظهور کارکردها، نهادها و ساختارها و فرم‌های یک جامعه و فضا دارند. بدیهی است در منطقه خاورمیانه نیز دین اسلام از زمان ظهور تاکنون دارای تأثیرهای عمیق و عینی در ویژگی‌های حکومت، جامعه و به‌طور کلی تاریخ بوده است. از این‌رو، بررسی سیر تکامل حکومت و ویژگی‌های آن و آینده‌پژوهی در زمینه نوع مطلوب حکومت در این منطقه بدون لحاظ کردن آموزه‌ها و کارکردهای دین اسلام امکان‌پذیر نیست؛ بنابراین، برای بررسی علل نبود قوام و دوام دموکراسی در منطقه باید رابطه متقابل اسلام و آموزه‌های لیبرال سرمایه‌داری را به‌دقت بررسی کرد.

به‌طور کلی، مفهوم دموکراسی از جمله مفاهیمی است که متأثر از فرهنگ سیاسی غرب وارد تمدن اسلامی شده است. در وهله نخست، صرف نظر از اینکه اسلام در نظریه یا عمل با دموکراسی سازگار است یا نه، به یقین واژه «دموکراسی» هرگز بخشی از ادبیات سیاسی سنتی در فقه اسلامی نبوده است. البته این بدان معنا نیست که در ادبیات سیاسی اسلام هیچ مبحثی درباره شرایط حکومت یا ویژگی‌های حاکم پیدا نمی‌شود. برعکس، موضوعاتی مانند عدل و ظلم، اغلب بیشترین توجه اندیشمندان مسلمان را به خود جلب کرده است، اما باید توجه داشت که مبحث دموکراسی به‌عنوان شکلی از حکومت، هیچ‌گاه به‌صورت بومی در نظریه‌های اندیشمندان مسلمان مطرح نبوده و ویژگی غالب حکومت‌های مستقر در جهان اسلام، تمرکز و اتکا به تصمیم‌های فردی رهبران و حاکمان جامعه بوده است (لشگری، ۱۳۸۸: ۱۲۵). به‌طور خلاصه تا قرن نوزدهم بحث در مورد دموکراسی و مزایا و مضار آن، برای فلاسفه مسلمان اهمیتی نداشت تا اینکه در قرن نوزدهم، تعالیم و آرمان‌های انقلاب فرانسه و دیگر جنبش‌های الهام‌گرفته از آن، متأثر از تحولات سیاسی اروپا به جهان اسلام وارد شد. بدین ترتیب، مفهوم دموکراسی در جهان اسلام سر برآورد و مورد توجه روشنفکران مسلمان واقع شد (ثاقب، ۱۳۸۳: ۵). از اواسط قرن نوزدهم که در جوامع اسلامی، نفوذ مفاهیم و آموزه‌های غربی از جمله دموکراسی افزایش یافت، مواضع و دیدگاه‌های مختلف و متفاوتی به این مفاهیم در میان اندیشمندان اسلامی شکل گرفت که به‌طور کلی می‌توان آن‌ها را به دو دسته کلی تقسیم کرد:

الف) بعضی از اندیشمندان مسلمان به‌ویژه در دهه‌های اخیر، از دموکراسی به‌عنوان یک مدل حکومتی مطلوب

استقبال کردند و آن را قابل تطبیق با آموزه‌های دین اسلام دانستند (بنارد، ۱۳۸۴: ۷۸). این دسته از علما و فقهای اسلامی کوشیدند که در مواجهه با مفهوم دموکراسی، بیش از گذشته مفهوم قرآنی «شورا» را احیا کنند. باین‌حال، جزئیات مربوط به ماهیت شورا و شیوه‌های مشورت، همواره در طول زمان در معرض تفاسیر متعدد و گاه متضاد قرار داشته است.

ب) دسته دیگر از علما و فقهای اسلامی، شالوده‌ها و بنیادهای فلسفی دموکراسی غربی را به‌طور کلی با آموزه‌های سیاسی-اجتماعی دین اسلام متعارض می‌دانند؛ برای مثال، فارابی و ابن رشد به‌عنوان دو فیلسوف مسلمان، در آثار سیاسی‌شان با استناد به افکار افلاطون، دیدگاهی انتقادی درباره دموکراسی در پیش گرفتند. آن‌ها در نقد کتاب «جمهوریت» افلاطون، از دموکراسی به‌عنوان شکل ناقصی از حکومت و نوعی انحراف از حکومت بافضیلت یاد می‌کنند (ثاقب، ۱۳۸۳: ۴۶). آن‌ها این آموزه سنتی را پذیرفتند که بهترین حکومت، حکومتی است که در آن حاکم، حکیم باشد و از همین‌رو، حکومت دموکراتیک را صحیح نمی‌دانند (مدینه‌الضاله).

در این زمینه، اغلب علمای اسلام که این دیدگاه را پذیرفته‌اند، بر این اعتقادند که در اسلام، حوزه مشورت کاملاً مشخص و معین است و در نظریه‌های خود بیش از آنکه بر چگونگی چینش و وظایف اجزای حکومت بحث کنند، اغلب بر خصایص مطلوب حاکمان تأکید داشته‌اند. آن‌ها بیان می‌دارند که در حکومت اسلامی، حاکمیت واقعی از آن خدا است و دیگران همه زیر سیطره او هستند. این دسته از علما، دموکراسی را الزاماً با رأی اکثریت در جامعه مترادف نمی‌دانند؛ زیرا معتقدند یکی از زیربناهای اصلی دموکراسی تمدن غرب، برابری همه مردم با یکدیگر است؛ درحالی‌که این برابری در نص صریح اسلام را نمی‌توان قابل‌احصا دانست؛ زیرا نابرابری‌های ناگزیر و تغییرناپذیری میان مؤمنان و کافران، فقرا و اغنیاء، شوهران و همسران و مجتهدان و مقلدان در اسلام وجود دارد که رأی اکثریت را مخدوش می‌سازد (لوئیس، ۱۳۸۴: ۱۰۳). از سوی دیگر، رأی اکثریت همواره نشان‌دهنده حقیقت نیست؛ زیرا اکثریت هم می‌تواند دچار نقصان شوند و به باطل گرایش یابند (لوئیس، ۱۳۷۷: ۵۷)؛ بنابراین از دیدگاه آنان مفهوم دموکراسی غربی به‌معنای اصالت‌دادن به رأی اکثریت جامعه مردود است. از سوی دیگر، در تمدن غرب، ظهور فرایند دموکراسی، در درجه اول در جهت محدودکردن قدرت طبقه حاکم و جلوگیری از انحراف آن‌ها بود؛ درحالی‌که در تمدن اسلامی در طول تاریخ برای محدودکردن قدرت طبقه حاکم و جلوگیری از فساد آن، همواره مفهوم «تقوی و اخلاق» مطرح بوده است و همیشه حاکمان به برقراری و حفظ حدود الهی و اخلاق توصیه شده‌اند. درنتیجه، هیچ‌گاه مفهوم دموکراسی برای محدودکردن قدرت آن‌ها به‌صورت خودجوش مطرح نشده است. به‌طورکلی، در مقایسه مفهوم دموکراسی در تمدن غرب با مفهوم آن در تمدن اسلامی می‌توان گفت در دموکراسی غربی غلبه با انسان‌محوری و در اسلام غلبه با خدامحوری است. در منطق اسلام، انسان به‌عنوان خلیفه خدا در زمین، نه می‌تواند قانون الهی را بسازد و نه می‌تواند آن را منسوخ کند؛ بلکه انسان وظیفه دارد حکومت الهی را در سایه قرآن و سنت و در مشورت با امت در زمین مستقر کند (محقق داماد، ۱۳۷۹: ۱۴۲).

برپایه همین تفاسیر، عده‌ای از اندیشمندان معتقدند از آنجاکه رابطه خدا و انسان، فرد و جامعه، شهروند و حکومت، آزادی و اختیار و حقوق و مسئولیت‌ها، در تمدن اسلامی و غربی به‌طور بنیادین با هم تفاوت دارد، برقراری دموکراسی غربی در کشورهای اسلامی دشوار است. به‌طورکلی، می‌توان اذعان کرد که قوام و دوام فرایند ملت‌سازی در این منطقه، حداقل در یک سده اخیر منوط به وجود حکومت مقتدر مرکزی بوده است و این مسئله در تضاد با الگوهای لیبرال سرمایه‌داری غرب است.

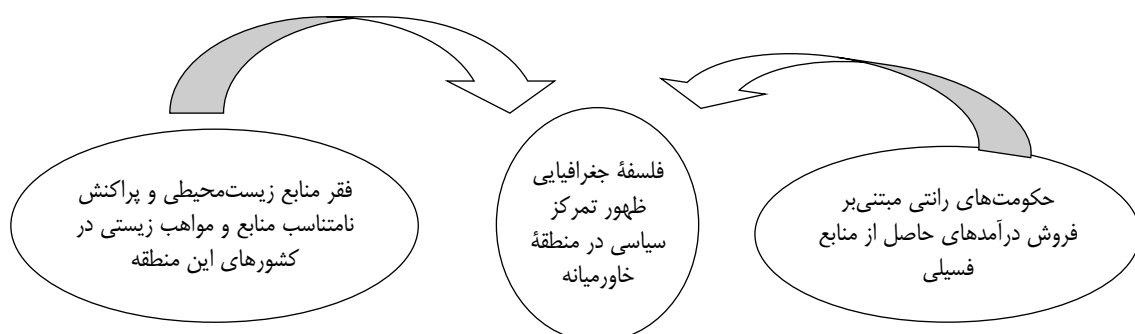
بحث و نتیجه‌گیری

همچنان‌که گفته شد، فضای جغرافیایی به‌مثابه زیربنا و کالبد، بر ساختارهای حکومتی و ایدئولوژی‌ها و اندیشه‌های

سیاسی سازنده آن تأثیر می‌گذارد؛ بنابراین، می‌توان اذعان کرد که هر فضای جغرافیایی و کشوری، متناسب با ویژگی‌های کالبدی و طبیعی خود، اغلب استعداد پرورش نوع ویژه‌ای از حکومت را در خود دارد. در این میان، اگرچه نگاه جبرگرا در مطالعات جغرافیای انسانی مربوط به دوران ابتدای قرن بیستم است، همچنان پاره‌ای از شواهد و مستندات موجود در جوامع انسانی به‌ویژه از بعد سیاسی، حکایت از اثر ناخودآگاه یا غیرانتخابی ویژگی‌های طبیعی و انسانی یک قلمرو جغرافیایی در ظهور این ویژگی‌ها دارند و نگاه آسیب‌شناسانه در جغرافیا به علل ظهور کاستی‌ها و مواهب، بدون لحاظ کردن اختصاصات بستر طبیعی و ویژگی‌های انسانی در ظهور آن‌ها ناکافی است. در این راستا، مطابق آنچه ذکر شد، تعارض‌های استقرار مدل دموکراسی در منطقه خاورمیانه نیز علاوه بر ابعاد نظری، دارای ابعاد کالبدی و جغرافیایی است. به عبارت دیگر، در حوزه جغرافیایی خاورمیانه نیز علی‌رغم کوشش‌ها و تلاش‌های بسیار نخبگان و حاکمان برای بسط مدل حکومتی دموکراتیک، بازخوردها و تحولات تاریخی، نشانگر موفقیت ناچیز این مدل حکومتی حداقل در حوزه جغرافیایی خاورمیانه است؛ چراکه در طول دهه‌های اخیر، بعضی تغییرات ظاهری انجام شده تا وانمود شود حکومت در برابر مطالبات سیاسی- اجتماعی پاسخگوتر شده است، اما تجربه نشان داده است که تحولات مقطعی هیچ‌گاه به پایداری و تداوم نهادها و زیرساخت‌های دموکراتیک در منطقه کمک نکرده است. حتی گذشت زمان در سه دهه اخیر نیز نشان می‌دهد فرایند پایداری و استقرار حکمرانی دموکراتیک در خاورمیانه بسیار کند بوده است؛ به طوری که قابل‌قیاس با اروپای شرقی و آمریکای لاتین نیست. این مسئله در درجه نخست، ناشی از ویژگی‌های قلمرو جغرافیایی این منطقه در ابعاد طبیعی و انسانی است.

در این راستا، در درجه اول علاوه بر وجود فقر منابع زیستی نظیر آب شیرین و خاک حاصلخیز، پراکنش نامتناسب مواهب و بنیادهای زیستی نیز سبب تشدید تمرکز در حکومت‌ها و ساختارهای تصمیم‌گیری در این منطقه شده است؛ چراکه اصولاً حکومت‌های متمرکز و فردمحور بهتر می‌توانند منابع محدود و دارای پراکنش نامتناسب زیستی را بین جمعیت‌های انبوه و پراکنده توزیع کنند. از سوی دیگر، اقتصادهای تک‌محصولی مبتنی بر درآمد حاصل از فروش منابع زیرزمینی و کانی نیز همچنان که پیش‌تر ذکر شد، عامل عمده‌ای در دوام و قوام تاریخی مدل‌های حکومتی تمرکزگرا و مایل به مدیریت واحد در خاورمیانه بوده‌اند.

از سوی دیگر، تنوع زیاد فرهنگی و وجود کشورهای با ساختارهای نامتجانس قومی و زبانی و مذهبی نیز یکی از چالش‌های مهم ظهور ساختارهای دموکراتیک در این منطقه است. به‌طور کلی، یکی از بنیادهای دموکراسی، اعتقاد به برابری افراد جامعه، فارغ از تفاوت‌های فرهنگی و هویتی است. این درحالی است که سابقه وجود بافت طایفه‌ای و تفاوت‌های زبانی و مذهبی به‌ویژه وجود مرزهای مصنوعی، از جمله دلایل ناکارآمدی ایدئولوژی لیبرالیسم در این حوزه بوده است. به عبارت دیگر، در این قلمرو جغرافیایی، شیوه حکومتی متمرکز و کانون‌گرا بهتر قادر بوده است همگرایی و هویت مشترک و رعایت عدالت فضایی را در بخش‌های مختلف سرزمینی خود تحقق بخشد.



شکل ۲. بنیادهای جغرافیایی معارض دموکراسی در خاورمیانه

از سوی دیگر، دقت در حوزه جغرافیایی ظهور دموکراسی نشان می‌دهد این حوزه اغلب در عرض جغرافیایی معتدل قرار گرفته بود. در نقطه مقابل حوزه جغرافیایی، حکومت‌های توتالیتر و تمرکزگرا در فضای جغرافیایی فقیر زمین از حیث منابع زیستی، شامل خاک حاصلخیز، آب شیرین و... قرار دارند.

نمی‌توان قاعده‌مندی رابطه میان شرایط محیط جغرافیایی و ویژگی‌های حکومت را خلل‌ناپذیر دانست؛ چراکه در مناطق استوایی و بیابانی نیز حکومت‌های دموکراتیک وجود دارند. با وجود این، شواهد و مصادیق تاریخی، تأثیر زیاد شرایط محیط جغرافیایی بر ساختارها و کارکردهای حکومت و به‌طور خلاصه مؤثر بر ویژگی‌های حکومت را تأیید می‌کنند؛ بنابراین، ساختارهای حکومتی مبتنی بر لیبرال سرمایه‌داری و ساختارهای فرهنگی و اقتصادی تبعی آن در محیط‌های جغرافیایی، منابع زیستی ناپایدار و متزلزل کمتری دارند؛ ضمن اینکه آموزه‌های ایدئولوژیک حاکم بر منطقه نیز با ایده پخش فضایی و ساختی قدرت - که مبتنی بر الگوی حکمرانی حکومتی دموکراتیک است - تطابق ندارد. از این جهت، در فرهنگ سیاسی این قلمرو، این الگوی حکمرانی تداوم حیات بیشتری یافته و فاصله‌گرفتن از آن در این منطقه، بسیار کند و بطئی بوده است. براین‌مبنای تأثیرگذاری محیط جغرافیایی بر ویژگی‌ها و ساختارهای حکومتی و اندیشه‌های سیاسی، همچنان از زوایای تازه‌ای قابل بررسی بوده و اهمیت این فرایند به‌خوبی در سیر تاریخی منطقه خاورمیانه قابل مشاهده است. به‌طور کلی، ویژگی‌های ساختاری و کارکردی حکومت‌ها و نظام‌های سیاسی مستقر در این حوزه تا حد زیادی به دلیل پراکندگی قومی، مذهبی و زبانی و تنوع و ناهمگونی زیستی و پتانسیل‌ها و بنیادهای نامتوازن طبیعی منطقه خاورمیانه ماهیت تمرکزگرا و کانونی داشته‌اند.

منابع

۱. بنارد، چریل، ۱۳۸۴، اسلام دموکراتیک مدنی رویکرد آمریکایی، ترجمه عسگر قهرمانپور، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران.
۲. توحیدفام، محمد، ۱۳۸۱، دموکراسی در عصر جهانی شدن، انتشارات روزنه، تهران.
۳. ثاقب، جهانبخش، ۱۳۷۹، تاریخ رویارویی اسلام و غرب، انتشارات دفتر تبلیغاتی اسلامی حوزه علمیه قم، قم.
۴. جعفری ولدانی، اصغر، ۱۳۸۸، چالش‌ها و منازعات در خاورمیانه، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران.
۵. حاتمی، محمدرضا و محمدرضا ثمری، ۱۳۹۰، مسائل خاورمیانه، انتشارات دانشگاه پیام‌نور، تهران.
۶. حافظ‌نیا، محمدرضا، احمدی‌پور، زهرا و مصطفی قادری، ۱۳۸۹، سیاست و فضا، انتشارات پاپلی، مشهد.
۷. درایسدل، آلسادیر و بلیک جرالده، ۱۳۸۶، جغرافیای سیاسی خاورمیانه و شمال آفریقا، ترجمه دره میرحیدر، انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌الملل وزارت امور خارجه، تهران.
۸. ذاکریان، مهدی، ۱۳۸۲، حقوق بشر و خاورمیانه، انتشارات مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه، تهران.
۹. سردارآبادی، خلیل‌اله، ۱۳۸۶، دولت مطلقه مدرن و عدم شکل‌گیری توسعه سیاسی در ایران. مجموعه مقالات دولت مدرن در ایران، به اهتمام رسول افضلی، انتشارات دانشگاه مفید، قم.
۱۰. شاپیرو، جان سالوین، ۱۳۸۰، لیبرالیسم معنا و تاریخ آن، ترجمه محمدسعید حنایی کاشانی، نشر نی، تهران.
۱۱. شکوئی، حسین، ۱۳۸۴، فلسفه‌های محیطی و مکتب‌های جغرافیایی، جلد دوم، انتشارات گیتاشناسی، تهران.
۱۲. شیرازی، ابوالحسن، قربانی، ارسلان و رضا سیمبر، ۱۳۹۰، سیاست و حکومت خاورمیانه، انتشارات سمت، تهران.
۱۳. شبرودی، مرتضی، ۱۳۸۷، تمرکز و توسعه سیاسی در تاریخ معاصر ایران، فصلنامه علمی - پژوهشی انقلاب اسلامی، سال چهارم، شماره ۱۳.

۱۴. قالیباف، محمدباقر و پورموسوی، موسی و مریم امیدی، ۱۳۹۰، **درآمدهای نفتی و توزیع قدرت سیاسی در ایران**، فصلنامه ژئوپلیتیک، سال هفتم، شماره ۲، صص ۳۷-۷۰.
۱۵. کامروا، مهرا، ۱۳۸۸، **خاورمیانه معاصر**، ترجمه محمدباقر قالیباف و سیدموسی پورموسوی، نشر قومس، تهران.
۱۶. کریمی‌پور، یداله، ۱۳۸۱، **مقدمه‌ای بر تقسیمات کشوری**، انتشارات جهاد دانشگاهی تربیت معلم، تهران.
۱۷. کوهن، سوئل، ۱۳۸۷، **نظام ژئوپلیتیک جهانی**، ترجمه عباس کاردان، انتشارات مؤسسه ابرار معاصر تهران، تهران.
۱۸. لشگری، احسان، ۱۳۸۸، **دموکراسی و چالش‌های پیش روی آن در جهان اسلام**، فصلنامه علوم سیاسی، سال دوازدهم، شماره ۴۸، صص ۱۱۹-۱۳۳.
۱۹. لوسبانی، جیامکو، ۱۳۸۶، **نفت و اقتصاد سیاسی خاورمیانه**، ترجمه سیدمحسن علوی‌پور، مجموعه مقالات روابط بین‌الملل خاورمیانه، گردآوری لوئیس فاوست، انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌الملل وزارت امور خارجه، تهران.
۲۰. لوئیس، برنارد، ۱۳۸۴، **مشکل از کجا آغاز شد**، ترجمه شهریار خواجهان، انتشارات اختران، تهران.
۲۱. لوئیس، برنارد، ۱۳۷۷، **اسلام و دموکراسی**، مجموعه مقالات ایران، اسلام و تجدد، گردآوری مرتضی اسعدی، انتشارات طرح نو، تهران.
۲۲. محقق داماد، سیدمصطفی، ۱۳۷۹، **حقوق بشر در اسلام و غرب**، ماهنامه اسلام و غرب، شماره ۴۰، صص ۳۳-۴۷.
۲۳. متقی، ابراهیم، ۱۳۸۷، **رویارویی غرب معاصر با جهان اسلام**، انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، تهران.
۲۴. میرترابی، سعید، ۱۳۸۷، **مسائل نفت ایران**، نشر قومس، تهران.
25. Benard, C., 2005, **Civil Democratic Islam: Partners, Resources, and Strategies**, Translated by: Ghahremanpour, A., Strategic Studies Institute, Tehran. (*In Persian*)
26. Tohidfam, M., 2002, **Democracy in the Age of Globalization**, Rozaneh Publication, Tehran. (*In Persian*)
27. Sagheb, J., 2000, **History of Encounter between Islam and the West**, Qom Seminary Advertising Office Publisher, Qom. (*In Persian*)
28. Jafari Valadani, Asghar, 2009, **Challenges and Conflicts in the Middle East**, Strategic Studies Institution, Tehran. (*In Persian*)
29. Hatami, M. R. and Samari, M. R., 2011, **Issues of Middle East**, Payame Nour University Press, Tehran. (*In Persian*)
30. Hafeznia, M. R., Ahmadipour, Z. and Ghaderi, M., 2010, **Politic and Space**, Papoli Publications, Mashhad. (*In Persian*)
31. Drysdale, Alasdair and Blake, G. H., 2008, **The Middle East, North Africa: A Political Geography**, Translated by: Mirheydar, D., Foreign Minister Politic and International publications, Tehran. (*In Persian*)
32. Zakereyan, M., 2003, **Human Rights and the Middle East**, Middle East Studies Institution, Tehran. (*In Persian*)
33. Sadarabady, K., 2007, **Modern Absolute State and Lack of Formation the Political Development in Iran**, Proceedings of Modern State in Iran, In Afzali, R. (Editor), Mofied University Press, Qom. (*In Persian*)
34. Shapero, J., 2001, **Liberalism: Meaning and History**, Translated by: Hanaei, M. S., Nashreney, Tehran. (*In Persian*)
35. Shakouiee, H., 2005, **Environmental Philosophy and Geographical Schools**, Vol. 2, Getashenasi, Tehran. (*In Persian*)
36. Sherazy, A., Ghorbani, A. and Siembar, R., 2011, **Politic and State in the Middle East**, Samt, Tehran. (*In Persian*)
37. Shieroudi, M., 2008, **Centralization and Development Politic in Iran Contemporary History**, Islamic Revolution Journal, Vol. 4, No. 13. (*In Persian*)

38. Qalibaf, M. B., Pourmousavi, M. and Omidi, M., 2011, **Oil Revenues and the Distribution of Political Power in Iran**, Journal of Geopolitics, Vol. 7, No. 2, PP. 37-70. *(In Persian)*
39. Kamrava, M., 2009, **Contemporary Middle East**, Translated by: Qalibaf, M. B. and Pourmosavi, M., Qoumess Publications, Tehran. *(In Persian)*
40. Karimipour, Y., 2002, **Introduction to Subdivisions of States**, Jihad Daneshgahi of Tarbiat Moalem, Tehran. *(In Persian)*
41. Cohen, S., 2008, **Global Geopolitics System**, Translated by: Kaardaan, A., Research and Studies Abrar Institution, Tehran. *(In Persian)*
42. Lashgari, E., 2009, **Democracy and It's the Challenges in the Islamic world**, Political Science Journal, Vol. 12, No. 48, PP. 119-113.
43. Luciani, J., 2007, **Oil and Political Economy of Middle East**, Proceeding of International Relations in the Middle East, In Fawst, L. (Editor), Translated by: Alavipour, M., Foreign Minister Politic and International Publications, Tehran. *(In Persian)*
44. Louis, Bernard, 2005, **Where Was the Problem**, Translated by: Khajeyan, S., Akhtaran Publications, Tehran. *(In Persian)*
45. Louis, B., 1998, **Islam and Democracy**, Proceeding of Iran, Islam and Modernity, Compilation by Asadi, M., Tarheno Publications, Tehran. *(In Persian)*
46. Mohaghegh Damad, S. M., 2000, **Human Rights in Islam and West**, Islam and West Magazine, No. 40, PP. 33-47. *(In Persian)*
47. Motaghi, I., 2008, **Encounter of Contemporary West with Islamic World**, Islamic Thought and Culture Research Institution, Tehran. *(In Persian)*
48. Mirtorabi, S., 2008, **Iranian Oil Issues**, Qoumess Publications, Tehran. *(In Persian)*
49. Bellin, E., 2004, **The Robustness of Authoritarianism in the Middle East: Exceptionalism in Comparative Perspective**, Journal of Comparative Politics, Vol. 36, No. 2, PP. 139-157.
50. Bilgin, P., 2004, **Geopolitics Inventions and Practices Security**, Journal of International Relation, Vol. 18, No. 1, PP. 56-71.
51. Fukuyama, F., 2012, **The Future of History**, Foreign Affairs, January/February 2012.
52. Kagan, R., 2006, **League of Dictators, Why China and Russia Will Continue to Support Autocracies**, Washington Post, 30 April 2006, P. 7.
53. Massoud, T., 2015, **Has the Door Closed on Arab Democracy**, Journal of Democracy, Vol. 26, No. 1, PP. 74-87.
54. Skacpol, T., 1996, **Reinter State and Shite Islam in the Iranian Revolution, In Social Revolution in Modern world (Editors)**, Cambridge University Press, P. 76- 91.
55. Skocpol, T., 2001, **States and Social Revolutions, 4th Edition**, Cambridge University Press, New York.
www.worldbank.ir/statistical2009